220340 ـ حکم توسل به قرآن و ملائکه و پیامبران و صحابه

سوال

آیا در این دعا چیزی هست که خدا و پیامبرش از آن خشنود نشوند؟ آیا چیز حرامی در آن است؟ حرامِ آن چیست؟ دلیل [حرام بودن آن] از کتاب و سنت چیست؟ أسألك بالقرآن و حروفه، أسألك بجبرائيل و رسالته، بميكائيل و أمانته، بإسرافيل و نفخته، بسيدنا نوح عليه السلام و ذريته، بسيدنا إبراهيم و خلته، بسيدنا موسى و تكليمه، بسيدنا محمد و شفاعته، بالصديق و خلافته، بعمر و فاروقيته، بعثمان و حيائه، بعلي و شجاعته (به قرآن و حروفش، به جبرائیل و رسالتش، به میکائیل و امانتش، به اسرافیل و دمیدنش، به سرورمان نوح علیه السلام و ذریه‌اش، به سیدنا ابراهیم و دوستی‌اش با پروردگار، به سرورمان موسی و سخن گفتنش با خداوند، به سرورمان محمد و شفاعتش، به صدیق و خلافتش، به عمر و مقام فاروقی‌اش، به عثمان و حیایش، به علی و شجاعتش، از تو مسالت دارم که...)

پاسخ مفصل

الحمدلله.

شما انواع مختلفی از توسل را در این دعا ذکر کرده‌اید که بر چهار نوع است: نخست توسل به قرآن، و دوم توسط به پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ و سوم توسل به نیکان از جمله ملائکه و پیامبران و دیگر صالحان، و چهارم توسلی که معنای واضحی ندارد.

نوع اول:

درخواست از پروردگار با توسل به قرآن جایز است، زیرا این از جمله‌ی توسل به صفات پروردگار است و این توسل جایز است و در شریعت وارد شده است، از جمله در حدیثی که مسلم (۲۲۰۲) و ترمذی (۲۰۸۰) از عثمان بن ابی العاص ـ رضی الله عنه ـ روایت کرده‌اند که پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ به وی آموزش داد که هر گاه از بیماری و دردی رنج می‌برد بگوید: أعوذ بعزة الله وقدرته من شر ما أجد وأحاذر (به عزت و قدرت الله پناه می‌برم از شر آنچه می‌یابم یا از آن بیم دارم) و این سخن رسول الله ـ صلی الله علیه وسلم ـ که در دعایشان فرمودند: اللهم بعلمك الغيب، وقدرتك على الخلق، أحيني ما علمت الحياة خيرا لي، وتوفني إذا كانت الوفاة خيرا لي یعنی: «خداوندا به علمی که به غیب داری، و قدرتت بر آفرینش، تا وقتی که می‌دانی زندگی برایم خیر است زنده‌ام نگه دار، و هرگاه که دانستی مرگ برایم بهتر است مرا بمیران). به روایت امام احمد در مسند (۳۰/ ۲۶۵) محققان نسخه‌ی انتشارات موسسه‌ی الرسالة این روایت را صحیح دانسته‌اند. ادله‌ی مشروعیت

توسل به صفات الله بسیار است.

یکی از صفات پروردگار، کلام اوست و قرآن نیز از جمله‌ی کلام الله سبحانه و تعالی است، بنابراین توسل به آن جایز است. به همین سبب یکی از دلایلی که سلف مانند امام احمد و دیگران برای مخلوق نبودن قرآن و کلام الله بودن آن بدان استناد کرده‌اند همین سخن رسول الله ـ صلی الله علیه وسلم ـ که فرموده است: أعوذ بكلمات الله التامات (به سخنان کامل پروردگار پناه می‌برم). آنان گفته‌اند: وی به کلام الله پناه برده در حالی که پناه بردن به مخلوق جایز نیست. مراجعه نمایید به کتاب قاعدة جليلة في التوسل والوسيلة (۱/ ۲۹۷).

شیخ ابن عثیمین ـ رحمه الله ـ می‌گوید: دعا با توسل به قرآن کریم یعنی اینکه انسان با توسل به کلام پروردگارش از او چیزی بخواهد... و قرآن یکی از صفات الله عزوجل است، زیرا سخنی است که الله در حقیقت و به لفظش بدان تکلم کرده و برایش معنایی را خواسته است، بنابراین کلام اوست... و از آنجایی که یکی از صفات اوست توسل بدان جایز است (فتاوی نور علی الدرب).

ثانیا:

توسل به ذات پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ که از بسیاری متاخران دیده و شنیده شده به این صورت که مثلا شخص بگوید: خداوندا به حق محمد صلی الله علیه وسلم از تو چنین می‌خواهم... یا بگوید: به جاه محمد صلی الله علیه وسلم از تو مسالت دارم... که چنین معنایی در سنت وارد نشده و ابوحنیفه ـ رحمه الله ـ و اصحاب ایشان آن را جایز ندانسته و از آن نهی کرده‌اند، چنان که گفته‌اند: از وی به حق مخلوق چیزی خواسته نمی‌شود و کسی نمی‌گوید: از تو به حق پیامبرانت چنین مسالت دارم.

در تبيين الحقائق زیلعی حنفی (۶/ ۳۱) به نقل از ابویوسف آمده: [گفتن] به حق فلان و به حق پیامبران و رسولانت، را بد می‌دارم زیرا چنانکه کاسانی در بدائع الصنائع (۵/ ۱۲۶) گفته است: هیچ کس بر الله سبحانه و تعالی حقی ندارد.

شیخ ابن عثیمین ـ رحمه الله ـ می‌گوید: قول راجح علما این است که ... توسل به جاه و منزلت پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ حرام است، بنابراین جایز نیست که انسان بگوید: خداوندا به جاه پیامبرت از تو چنین و چنان می‌خواهم، زیرا هیچ وسیله‌ای توسل به حساب نمی‌آید مگر آنکه تاثیری در به دست آمدن خواسته‌ی شخص داشته باشد، و جاه و منزلت پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ به نسبت شخص دعا کننده هیچ تاثیری بر حصول خواسته‌اش ندارد و وقتی که اثری ندارد سبب صحیحی به شمار نمی‌رود، و الله عزوجل به دعا خوانده نمی‌شود مگر با سببی صحیح که در حصول هدف تاثیر داشته باشد. جاه و منزلت پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ تنها مختص خود ایشان است و فقط برای خود ایشان منقبت به شمار می‌رود، اما سودی برای ما ندارد، بلکه آنچه باعث سود رساندن به ما می‌شود ایمان ما به پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ است (فتاوی نور علی الدرب).

شیخ الاسلام ابن تیمیه ـ رحمه الله ـ می‌گوید: «اگر گفته شود: این سخن شخص که از تو به پیامبرات محمد چنین می‌خواهم حمل بر این معنی می‌شود که: من از تو به ایمانم به پیامبر و محبت او چنین می‌خواهم و با ایمانم به او و محبتم به ایشان به تو متوسل می‌شوم؛ و شما بیان کردید که این بی هیچ اختلافی جایز است؟ در پاسخ گفته می‌شود: کسی که این معنی را اراده کند بی هیچی اختلافی کارش درست است و اگر سخن کسانی از سلف که پس از وفات پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ به ایشان متوسل شده‌اند را بر این معنی حمل کنیم ـ چنانکه از برخی صحابه و تابعین و امام احمد و دیگران نقل شده ـ این خوب است، و در این حالت اختلافی وجود ندارد.

اما بسیاری از عوام این لفظ را به زبان می‌آورند و قصدشان این معنی نیست؛ و کار اینهاست که مورد انکار قرار گرفته.

همینطور منظور صحابه از توسل به ایشان، توسل به دعا و شفاعتشان بوده که این بدون هیچ نزاعی جایز است؛ در حالی که بیشتر مردم در زمان ما از این لفظ چنین منظوری را ندارند» (قاعدة جليلة: ۱۱۹).

ثالثا: توسل به ذات مخلوقات.

این از جمله بدعت‌هایی است که از منظر شرع و عرف و لفظ منکر است و نوعی به دعا ایستادن در برابر خداوند است که به آن اجازه نداده و خلاف مقاصد دعاکننده و متوسل و شخص خواهان شفاعت است، به طوری که مخل مقام ادب در دعا هست.

شیخ الاسلام ابن تیمیه ـ رحمه الله ـ می‌گوید: اما درخواست شفاعت از کسی که برای شخص سائل شفاعت نکرده و برایش حاجتی نخواسته و بلکه ممکن است از درخواست او بی اطلاع باشد، چنین چیزی نه در لغت و نه در سخن کسی که می‌داند چه می‌گوید استشفاع و طلب شفاعت به شمار نمی‌رود (الفتاوی: ۱/ ۲۴۲).

همچنین می‌گوید: «و اگر به مردی بزرگ و مورد اطاعت بگوید: از تو به خاطر طاعت فلانی، و محبتی که نسبت به طاعت او داری، و به مقام و منزلتی که به سبب طاعت تو به دست آورده چنین می‌خواهم، از وی برای مساله‌ای که ربطی به وی ندارد درخواست کرده، زیرا احسان پروردگار در حق این مقربان و محبتِ وی نسبت به آنان به خاطر عبادت و طاعت آنان در حق اوست، و در این هیچ چیزی وجود ندارد که موجب اجابت دعای کسی شود که به حق آنان از وی چیزی می‌خواهد.

بلکه آنچه موجب اجابت دعایش می‌شود به سببی از جانب خود اوست، یعنی اطاعت او از آنان یا به سببی از جانب آنان یعنی شفاعتِ آنان برای او، پس هر گاه هر دو منتفی شد سببی نخواهد ماند».

و همچنین می‌گوید: اینکه شخصی بگوید: خداوندا من به حق فلانی و فلانی از ملائکه و پیامبران و صالحان و دیگران، یا جاه فلانی یا حرمت فلانی، از تو چنین مسالت داریم، مقتضایش این است که آنان نزد الله منزلت و جاه و حرمتی دارند که موجب شده خداوند درجاتشان را افزودن گرداند و قدر و منزلتشان را والا نماید و در صورت شفاعت، شفاعتشان را

بپذیرد... اما اگر آنان دعا و شفاعتی نکنند... در این صورت از خداوند با چیزی که به او ربطی ندارد و سببی برای سود رساندن به او نیست درخواست کرده است.

و در جای دیگر می‌گوید: بزرگداشت خداوند برای آن [شخص صالح] سببی نیست که موجب پذیرش دعای این شخص [متوسل] شود. و اگر بگوید: سبب [پذیرش]، شفاعت و دعای اوست، این حرف درستی است اگر برایش شفاعت کرده و دعا کرده باشد. اما اگر برای وی شفاعت و دعا نکرده باشد دیگر سببی وجود ندارد.

امام علامه ابن تیمیه ـ رحمه الله ـ این مساله را به شکلی شافی در کتاب مبارک خود قاعدة جليلة في التوسل والوسيلة بسط و شرح داده است.

رابعا:

آنچه صاحب سوال درباره‌ی توسط به دمیده شدن در صور و ذریه‌ی نوح و خلافت صدیق و شجاعت او الی آخر بیان نمود که برای سجع و آهنگین بودن دعا بدون توجه به معنای آن بوده همه‌اش سخنی است بی معنی و از کسی که با اندیشه دعا می‌کند سر نمی‌زند.

چطور ممکن است ذریه‌ی نوح سبب استحابت دعا باشد حال آنکه در نسل او مسلمان و کافر و نیکوکار و بدکار فراوان است؟! و چگونه امکان دارد خلافت صدیق یا شجاعت علی یا فاروقیت عمر یا حیای عثمان و یا حتی دوستی خداوند با ابراهیم سبب اجابت دعا باشد؟!

خلیلیت و دوستی ابراهیم با خداوند چه ربطی به این شخص دعاکننده دارد؟ نصیب او از این مقام والا و گرامی چیست؟!

این نیست مگر نتیجه‌ی مخالفت با سنت و میل به سوی دعاهای ساختگی و تکلف در آهنگین کردن دعا، و اینجاست که حکمت نهی از سجع مکلَّف در دعا دانسته می‌شود.

ابن بطال ـ رحمه الله ـ می‌گوید: «چرا که افتادن در پی سجع باعث تکلف و مشقت است و مانع از خشوع و اخلاص و درخواست خالصانه از الله متعال است. در حدیث آمده است: همانا الله از قلب غافل و مشغول نمی‌پذیرد و آنکه در دعای خود خواهان سجع [و قافیه] است، همه‌ی فکرش مشغول زیباسازی جملات و آهنگین کردن آن است، و آنکه فکر و ذهنش مشغول این تکلف شد قلبش از خشوع غافل می‌گردد» (شرح صحیح البخاری (۱۰/ ۹۷).

والله اعلم